

از جوانان محصل تا به پیران معلم  
 هر چه دیدستم ندیدستم در این اخلاق ثانی  
 مادر ایران که باشد تشنه اخلاق و دانش  
 بیشتر از آنکه اسکندر باب زندگانی  
 انتظار مقدم فرزند خود میداشت لیکن  
 در غمش همچون پدر محروم ماند از شادمانی  
 ای جوان مرده پدر ای پیر دانای ستوده  
 چاره صبر است اندر این اندوه و میدانم تودانی  
 نه توئی تنها گرفتار شکنج این مصیبت  
 بل هزارانند مانند وحید اسپهانی  
 از جهان باری چو در باغ جنان بگزید منزل  
 ز اشک خونین زعفرانی چهره ما شد ارغوانی  
 سال تاریخ وفاتش خواستم از مقل و کفتا  
 نصرت الله جا نمود اندر جنان جاودانی  
 ۱۳۴۰

## تصحیح لباب الالباب

[ ۸ ]

قزوینی در صفحه ۲۹۱ در ضمن تعلیقات خود مینکارد :  
 ص ۳ س ۳ - ۴ معنی منقح این رباعی معلوم نشد  
 مقصود وی این رباعی است که عوفی در مدح سخن مینکارد  
 میدار از این سخن نهان هر کلمه کار زد بیها هزار جان هر کلمه  
 شاید که ز عشق این سخن فخر کنند عیسی بقلب تاشی ان هر کلمه  
 این رباعی از حیث مقام شعر و فصاحت رتبه بلند ندارد اما  
 معنی آن واضح و آشکار و خلاصه اش اینست  
 چون عوفی در مقام مدح و توصیف سخن است میگوید :

از این سخن که تاج فضیلت انسان و لقب تاش عیسی است یعنی در روح بخشی هم لقب عیسی است هر کلمه که بدست اری پنهان کن و گرامی بدار زیرا هر کلمه بیهای هزار جان ارزش دارد و سزاوار است که عیسی هم از فرط عشقی که بسخن دارد بلقب تاشی یعنی هم لقبی هر کلمه از ان افتخار کند

[ ۹ ]

در صفحه ۲۹۲ سطر اول مینکارد :

ص ۱۶ س ۱۰ « انی لاجد الخ » ذکر اینکلام حضرت رسول در اینمقام اجنبی است و با سابق و لاحق مناسبتی ندارد

مقصود وی این عبارتست که عوفی در ضمن توصیف عود نکارد : « اشارت بدان دارد که رسول علیه السلام بیان فرموده است که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن »

این جمله بالاحق مناسبت ندارد ولی با سابق مناسبت کامل دارد زیرا این حدیث راجع باویس قرنی یعنی است از اصحاب خاص که در عشق و محبت پیغمبر مشهور است و سیاه رنگ هم بوده مانند عود که سیاهست . عوفی در توصیف خود و بیان اینکه چرا عود با اینکه اسم عام است برای هر گونه چوب اختصاص بچوب سیاه خاص پیدا کرده میگوید : [ فاما مطلق این اسم بدان سیاه روی خوش بوی سخت دل نرم کردن دادند که چون از وطن بیشه بواسطه تبر و تیشه اواره شود و از مسکن هندوستان بهرستان افتد همدمی طلبد و رفیقی جوید که با او نفسی زند - و شکر شیرین رویرا با عود خوش بوی اتفاق ملاقاتی افتد هر دو در خلوتخانه مجمر نفسی خوش زنتد اثر ان نفس مشام عالمیانرا معطر کند پس از این میگوید : اشارت بدان دارد که رسول الخ

یعنی کلام رسول اشارت بانفاق ملاقات عود سیاه روی اویس قرنی دارد با شکر شیرین روی رسول رحمت که در خلوتخانه مجمر

شریعت با یکدیگر نفسی خوش زده و مشام عالمیان را رایحه طیبه  
حقیقت اسلام معطر گردانند

در این عبارت عوفی هم مثل سایر عبارات از اول تا آخر  
کتاب سقط و تحریف روی داده و مسلم چند کلمه افتاده و زیرو رو  
شده اما مناسبت با سابق بحال خود باقی و ذوق سلیم حکم است

[ ۱۰ ]

در صفحه ۲۹۲ سطر سوم مینکارد

ص ۱۷ س ۵ منطلق اگر اسم فاعل باشد استعمال آن بمعنی ناطق  
خطا است و اگر اسم مفعول باشد سجع بامنطلق فوت میشود -  
مقصود وی این عبارت عوفی است که میگوید : ( لاجرم دل  
های عالمیان بهوا و ولای این حضرت منطلق است و زبانهای جهانیان  
به تناو دعاء این دولت منطلق ]

منطق مسلم اسم فاعل است بمعنی خودش نه بمعنی ناطق و  
اگر غیر از این باشد چنانچه قزوینی تصور کرده تمام لطایف معنوی  
عبارت از بین می‌رود . زیرا مقصود عوفی آنست که دلهای عالمیان  
بهوا و ولای این حضرت بنطق او رنده زبانهاست یعنی زبان های  
جهانیان بحکم دل و از صمیم قلب به تنا و دعای این دولت منطلق و  
روان است ، در حقیقت میخواهد بگوید زبانهای مردم بحکم دل و  
صمیم قلب بدعای این دولت ناطق است نه آنکه زبانها بر حسب ظاهر  
دعا گویند و دلها برخلاف زبانها باشند

و این لطیفه اگر منطلق اسم فاعل از باب افعال نباشد مسلم فوت  
خواهد شد پس معلوم گردید که رعایت سجع بر قرار و منطلق هم  
لازم نیست بمعنی ناطق باشد

( ۱۱ )

در همین صفحه سطر نهم مینکارد : « و در هر صورت در این  
دو بیت عیب اقواء است چه قبیح مرفوع است و الصبیح مجرور ،  
مقصود وی این دو بیت منسوب بحضرت آدم است

تغیرت البلاد ومن علیها و وجه الارض مغیر قبیح  
تغیر کل ذی طعم ولون وقل بشاشة الوجه الصبیح  
اولا اقواء که عبارت است از اختلاف اعراب و در علم قوافی  
یکی از میوب قافیه محسوب است اگر اینجا وجود داشته باشد در  
هر دو بیت نیست بلکه در يك بیت است یعنی در بیت ثانی ۱ .

و ثانیاً مسلم در اینجا اقواء وجود ندارد زیرا اگر ممکن نبود  
و خلاف قاعده عربیت بود که (الصبیح) را مرفوع بخوانیم انوقت  
اقواء وجود داشت ولی مرفوع بودن کلمه (الصبیح) خلاف قاعده  
نیست بلکه قاعده ایست مطرد در نظم و شر و الصبیح وصف مقطوع  
است و مرفوع بنا بر خبریت (ای هو الصبیح)

برای آنکه تصور نرود ما در این بیان به تکلف و توجیه سخن  
میرانیم با اینکه مطلب بطول می انجامد ناکزیر کلمات بعضی از اساتید  
علم نحو را نقل و ترجمه می کنیم .

سیبویه در الکتاب جلد اول باب [ ما یتصب فی التعظیم والمدح ]  
در موضوع قطع از وصفیت یا بقاء بر وصفیت مثال میزند به [ الحمد لله  
الحمید ] ( والحمد لله اهل الحمد ) ( والملك لله اهل الملك ) و  
می گوید در این گونه مقامات سه وجه جایز است یکی جر حمید و  
اهل بر وصفیت و تابعیت دوم نصب بر تقدیر فعل سوم رفع بر تقدیر  
مبتداء . تعظیم ومدح را هم شرط مقام می شمارد و بعد ذم و شتم را  
هم بمدح الحاق می سازد و در خاتمه می گوید گاهی بدون مدح و نم  
هم تابعیت و قطع هر دو جایز است .

امثله بسیار از شعرای عرب نیز در این باب ذکر میکند که نقل  
انها باعث طول کلام است و خوانندگان خود می توانند بدان مقام رجوع  
کنند این مالک در الفیه می گوید :

وارفع او انصب ان قطعت مضمر - مبتدئا او ناصبا ان يظهر  
شارح سیوطی مینکارد نحو الحمد لله الحمید ای هو و امراته حمالة  
الخطب ای اذم

ممکن است نیز که (بشاشة) حال مقدم باشد برای (الوجه) و بنصب خوانده شود و در این صورت وجه فاعل و صبیح صفت او و مرفوع است و در هر حال تصور عیب اقواء در این بیت یا دو بیت بقول قزوینی هیچ موقع و محل ندارد .

عیب اقواء در جائی مسلم است که محملی برای خلاف اقواء در کار نباشد از قبیل این بیت .

لا مرحبا بغد ولا اهلا به      ان كان تفریق الاحبة فی غد  
 زعم الرواحل ان رحلتنا غدا      وبذلك قد نعب الغراب الاسود

در بیت ثانی عیب اقواء وجود دارد زیرا کلمه اسود مرفوع است و سایر قوافی مجرور و بهیچ قاعده ممکن نیست (اسود) را مجرور بخوانیم

بقیه دارد      وحید

## گوناگون

حکایت

ملا سعد تفتازانی از قرية الرجال تفتازانست که از ولایات نسا بشمار میرود : نادانی بدو گفت . ما شما را از رجال کمان میزدیم . ولی معلوم شد که از نسا بوده اید .

ملا سعد پاسخ گفت مگر نشنیده که :

الرجال من النساء

شرح

مسعود بن عمر الملقب بسعد الدین المعروف بملا سعد تفتازانی در سال هفتصد و بیست و دوی هجری در قرية تفتازان من اعمال نساء که از امهات بلاد خراسانست متولد . و در سنه هفتصد و نود و دوی هجری در سمرقند وفات یافته جنازه او را بسرخص نقل داده همانجا دفنش کردند . از تصانیف مشهوره وی که اکنون بین طلاب علوم قدیمه و محصلین علوم جدیده متداولست یکی کتاب مطول شرح بر